

# المیادها و مسئله نخبه گرایی

دکتر احمد شیرزاد

«دکتر احمد شیرزاد» از فیزیکدانان جوان میهن ما و از فعالین المپیاد فیزیک ایران اسلامی است. ایشان در پاسخ به یادداشت روزنامه «سلام» که تحت عنوان «از زاویه ای دیگر، نخبه گرایی» در اوایل مرداد ۷۳ به رشته تحریر درآمده بود، مطالبی را تدوین و به آن روزنامه در شهریور ماه ارسال نموده است. از آنجا که آن «یادداشت» و این مقاله هر دو دربرگیرنده دیدگاههای کنونی افراد مختلف به این مسئله واحد است. ابتدا مقاله «از زاویه ای دیگر» و سپس پاسخ آقای دکتر «شیرزاد» را که در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۷۳ در آن روزنامه تحت عنوان «المیادها و مسئله نخبه گرایی» چاپ شده است را می خوانیم.



## از زاویه دیگر، نخبه گرایی

گرچه با عینک بدبینی به مسایل نگرستن امری نکوهیده است، ولی به همان میزان هم دنباله روی از جو موجود نیز ناپسند است. در هر حال عده ای ترجیح می دهند اگر از جو موجود اطاعت نمی کنند، مخالفت هم نکنند، چرا که به تبعاتش نمی آرزند. با این وجود بهتر است افراد نظر خود را بگویند، حتی اگر مورد پسند گروهی قرار نگیرد، و خلاف مسیر ترسیم شده باشد.

قضیه از این قرار است که در چند سال اخیر اخبار مسرت بخشی از موفقیت دانش آموزان کشورمان در مجامع علمی بگوش می رسد، که در جای خود باید از این عزیزان با استعداد تشکر و قدردانی کرد، و بدیهی است در صورت مهیا بودن امکانات، آنان و بسیاری دیگر از دانش آموزان این سرزمین می توانند شایستگی های خود را بروز دهند، بنابراین تا اینجای قضیه هم از دانش آموزان پیروز می باید تشکر کرد و هم از مریبان دلسوز.

بدیهی است برای رسیدن به این پیروزیها مقدمات بسیاری در آموزش و پرورش طی می شود، و به دلیل آن است که کسب پیروزی را مهم می دانند و لذا هم در مشایعت و بخصوص در استقبال از این عزیزان و نیز در پوشش خبری و تبلیغی این موفقیتها سنگ تمام می گذارند.

ولی خوب است یک سؤال را مطرح کنیم. این موفقیتها نشانه چیست؟ نشانه داشتن سطح علمی خوب و قابل قبول در آموزش متوسطه؟ نشانه پیشرفت دروس علوم پایه از جمله فیزیک، شیمی و ریاضی در مدارس؟ نشانه علاقمندی دانش آموزان به رشته ریاضی فیزیک و دروس فوق؟ اگر این موفقیتها نشانه شاخصهای فوق است پس مرجحاً به مسئولین آموزش و پرورش، ولی اگر کلیه شاخصهای مذکور رو به افول می رود، این موفقیتها را چگونه باید تفسیر کرد؟

حقیقت این است که تأسیس مدارس غیر انتفاعی در کنار سیاست نمونه مردمی کردن بخشی از مدارس و نیز ایجاد مدارس برای تیزهوشان چنان مابقی مدارس کشور را که بخش اعظم آموزش و پرورش را تشکیل می دهد، دچار رکود کرده است که با این موفقیتها نمی توان مرحمی بر آن زخمها نهاد. موفقیتهای موجود مرهون نظام غلط نخبه گرایی در کشور است که بجای سعی بر تعمیم آموزش بر کلیه آحاد جامعه، کوشش خود را متمرکز بر تربیت تعدادی انگشت شمار می کند و این امر موجب عدم تعادل در نیروی انسانی و نیازهای آموزشی جامعه می شود.

نخبه گرایی به دو دلیل در ایران ثبات یافته است. یکی به دلیل ساخت بسیار نابرابر طبقاتی است که گروهی اندک توانایی تأمین هر نوع امکاناتی را برای آموزش فرزندان شان دارند، و دلیل دیگر سیاستی است که از ابتدا بنا نهاده شد. سیاستی که اساسش بر تربیت نخبگان مثل پزشک و مهندس بود و از تأمین پرستار و تکنسین غافل ماند. به همین دلیل در حالی که نسبت پرستار به پزشک در یک جامعه پیشرفته ۴ به ۱ است و نسبت تکنسین به مهندس، برابر ۳ به ۱ است ولی در ایران تعداد پرستار و پزشک تقریباً برابر است و مهندس و تکنسین نیز همینطور بدیهی است که در چنین نظامی نخبه ها کارایی کافی ندارند و بجای پرداختن به تخصص خود مجبورند کار رده های پایین را انجام دهند در نتیجه احساس بی فایده گی می کنند و اینکه از وجودشان به نحو مطلوب استفاده نمی شود. در این سیاست فرستادن یک نفر به خارج برای تحصیل و کسب مدرک تحصیلی لیسانس و دکترا در اولویت بیشتری قرار داشت تا ریشه کن کردن بیسوادی، به همین منظور در شرایطی که حدود ۶۰ هزار ایرانی قبل از انقلاب در خارج مشغول تحصیل بودند و ارزشهای نفتی را به نازلترین قیمت صرف می کردند، در داخل کشور نزدیک به نیمی از افراد بالای ۶ سال بیسواد بودند و تنها نزدیک به ۸۰ درصد کودکان لازم التعلیم به مدرسه می رفتند.

نویسنده این سطور قبلاً هم طی یادداشتهایی به مناسبت هفته بهره وری متذکر شد که مهمتر از تربیت یک فرد متخصص و زبده، نظم و نسق دادن به

فعالتهای آموزشی و ایجاد نظامی برای استفاده برتر از نیروی متخصص است چرا که بدون این نظام کارآمد، منابع انسانی تلف می‌شود. یکی از دوستان پزشک فوق تخصصی با مشاهده وضع نظام درمانی یکی از کشورهای پیشرفته مدعی بود که به لحاظ فردی عموم پزشکان ما و حتی تا حدودی تجهیزات هم از مراکز مشابه غربی کمتر هستند، وجه بسا در خصوص نیروی انسانی برتری‌هایی هم داریم ولی هنگامی که در مجموع نگاه می‌کنیم بهره‌وری ما بسیار کمتر از آنان است. این نتیجه نخبه‌گرایی، بدون توجه به تعمیم آموزش برای همه و اصلاح نظامی است که فرد باید در قالب آن فعالیت کند. چنین ساختاری همه را فدای گروه اندکی می‌کند. در پایان ضمن قدردانی مجدد از زحمات دانش‌آموزان پیروز و دست‌اندرکاران این امر، امید است که این موفقیتها جامعه را از کاستی‌های نظام آموزشی خود غافل نکند و بقول معروف با یک گل بهار نمی‌آید، باید به فکر گلستان بود.

## المپیادها و مسئله نخبه‌گرایی

چند سالی است که از برپایی المپیادهای علمی در داخل کشور و شرکت تیمهای اعزامی ایران به المپیادهای جهانی می‌گذرد. در طی این مدت شاهد برخوردها و قضاوتهای گوناگونی در محافل مختلف علمی و فرهنگی کشورمان در این زمینه بوده‌ایم. اگر چه پیروزیهای چشمگیر جوانان با استعداد، متعهد و کوشای ایرانی در صحنه‌های علمی جهانی در کنار افت و خیزهایی که مملکت به طور طبیعی در صحنه‌های دیگر داشته است، عمیقاً باعث شغف و سرور مردم قدرشناس این سرزمین شد و حضور بی‌شائبه مردم در مراسم استقبال از عزیزان دانش‌آموز و سیل تیریکها و اظهار مسرت‌های اقشار مختلف به شیوه‌های گوناگون حکایت از عنایت خودجوش مردم، بویژه دانش‌آموزان دبیرستانی و خانواده‌ها به این امر دارد، اما با این وجود گهگاه تردیدهایی از سوی پاره‌ای از اصحاب قلم و اندیشه در این باب بروز پیدا می‌کند که نگارنده به خاطر ارتباط نزدیکی که از ابتدا با برنامه المپیاد فیزیک داشته است خود را موظف می‌داند توضیحاتی را در زمینه اهداف راه‌اندازی المپیادها و پیامدهای برگزاری آنها برای آگاهی بیشتر این عزیزان ارائه کند و به پاسخگویی تعدادی از شبهات طرح شده پردازد. از جمله امیدوارم آنان که احیاناً ستون نگاه روز روزنامه سلام در تاریخ ۷۳/۵/۱۵ تحت عنوان «از زاویه دیگر نخبه‌گرایی» را خوانده‌اند، بتوانند پاسخهای پاره‌ای از مطالب مطرح شده در آنجا را در این نوشته بیابند. لازم به ذکر است که این مقاله با قصد ارائه یک جوابیه به نوشته مذکور نگاشته نشده است، بلکه یادداشت روزنامه سلام عامل و بهانه‌ای شد تا نگارنده به طرح دیدگاههای خود در زمینه مسئله نخبه‌گرایی در کشور پردازد و پاره‌ای از نقطه نظرانی که در نوشته حاضر مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، لزوماً دیدگاههای طرح شده در نوشته روزنامه سلام نیستند.

قضیه از این قرار است که رشته‌های علوم پایه نظیر فیزیک، شیمی، ریاضی و زیست‌شناسی علیرغم آنکه بستر و خاستگاه تمام پیشرفتهای بشر در عرصه‌های مختلف تمدن و تکنولوژی و علیرغم جایگاه ویژه‌ای که با لذات از لحاظ ارزشهای انسانی دارند و فی‌نفسه عامل فضیلت آدمها هستند، اما در بازار کار و صحنه اقتصاد و زندگی قادر نیستند در حالت کلی با فنون و رشته‌های دیگر که نشئت گرفته از خود هستند نظیر رشته‌های پزشکی و مهندسی به رقابت برخیزند. در اغلب کشورها اعم از پیشرفته یا در حال پیشرفت، دریافتی استاد دانشگاهی که پس از سالها مطالعه و تحقیق به کار تربیت متخصصین مورد نیاز جامعه می‌پردازد، به مراتب کمتر از همین متخصصین یا مهندسینی است که طی مدت کوتاهی با کسب پاره‌ای فنون و مهارتها راهی بازار کار می‌شوند.

به این لحاظ اگر قرار باشد دولتمردان و صاحبان نفوذ و تصمیم، دست روی دست بگذارند تا «رقابت آزاد اقتصادی» تنها عامل تعیین کننده در تصمیم‌گیری جوانها بویژه جوانهای با استعداد برای انتخاب رشته تحصیلی باشد، بر جامعه آن خواهد رفت که چند سالی است در کشور خودمان شاهد آن هستیم، بدین مضمون که بخش عظیمی از استعدادهای کارساز مملکت تنها در رشته‌هایی نظیر پزشکی و تعدادی از مهندسی‌ها جذب می‌شوند.

توجه به این مسئله باعث شده است که حتی در کشورهای سرمایه‌داری که نیاز فوری جامعه و به اصطلاح عامل «تقاضا» تنها تعیین کننده میزان اقبال و گرایش مردم به امور مختلف است، عوامل تشویق‌کننده دیگری برای کشاندن استعدادهای سرشار

جامعه به سمت رشته‌های علوم پایه که به حق بیش از سایر زمینه‌های تخصصی نیازمند افراد تیزهوش و صاحب خلاقیت هستند، به کار گرفته شود. از جمله این عوامل؛ برگزاری انواع و اقسام مسابقات، اعطای جوایز و برپایی مراسم گوناگون برای تجلیل از کسانی که راه علم را در پیش گرفته و در آن موفق بوده اند، می‌باشد. المپیادهای جهانی در رشته‌های علوم پایه با توجه به مقطع سنی و تحصیلی شرکت کنندگان در راستای هدف فوق و به منظور جذب هر چه بیشتر جوانان با استعداد به سمت رشته‌های پایه‌ای طی یک دو دهه اخیر از سوی وزارتخانه‌های آموزش و پرورش بسیاری از کشورهای جهان مورد علاقه خاص قرار گرفته و سال به سال بر تعداد کشورهای شرکت کننده در المپیادها افزوده می‌شود.

اجازه دهید در ارتباط با همین مطلب، یعنی جذب استعدادها به سمت علوم پایه به یک نکته بسیار مهم دیگر اشاره کنیم و آن اینکه بر خلاف رشته‌های کاربردی در رشته‌های علوم پایه، آنچه اهمیت رتبه اول را دارد، کیفیت نیروهاست نه کمیت آنها. به عنوان مثال رشته‌ای چون پزشکی با یک هدف کلان کمی در جامعه سروکار دارد که عبارت است از تامین سلامتی و بهداشت کلیه آحاد جامعه. در اینجا تامین تعداد کافی پزشک عمومی برای اقصی نقاط مملکت که توان درمان بیماریهای ساده را داشته باشند و یا حتی پایین تر از آن، تعداد کافی پرستار برای آنکه مراقبتهای اولیه بهداشتی در سطح گسترده‌ای وجود داشته باشد. شاید اولویت بیشتری داشته باشد تا تربیت متخصصان یا جراحانی که توان درمانهای لوکس و پر خرج برای نجات تعداد معدودی بیمار را داشته باشند (مگر اینکه با هدف تحقیقات پزشکی صورت گیرد).

البته در اینجا نمی‌خواهم بطور صددرصد از این ایده دفاع کنم، که می‌دانم مخالفانی هم دارد، اما آنچه مدعی هستم آن است که اگر بر فرض انتقاد به سیاست نخبه گرایی به معنی «سیاستی که اساسش بر تربیت نخبگان مثل پزشک و مهندس بود و از تأمین پرستار و تکنسین غافل ماند...» انتقادی بجا باشد. اما این امر صرفاً در رشته‌های کار بردی مصداق دارد. به بیان دیگر در مورد چنین رشته‌هایی لازم است توزیع نیروها به شکل مخروطی باشد، یعنی هر چه به سمت تخصصهای پایین تر می‌رویم در صد بیشتری از نیروها وجود داشته باشند. در علوم محض، وضع چنین نیست. در علوم پایه وجود صدها هزار نفر متخصص که نیمه‌های راه چیزهایی که از یک رشته یاد گرفته اند، هرگز نمی‌تواند یک کشور را قدمی در زمینه آن رشته جلو ببرد، بلکه آنچه کارساز است، وجود کسانی است که لااقل در یک زمینه خاص تاسر حد دانش بشری پیش رفته باشند و توان آن را داشته باشند که حتی به اندازه چند قدمی در یک راه طی نشده معارف روز به پیش روند. این میزان معلومات اگر چه شاید دقیقاً قابل تعیین نباشد، اما در اغلب موارد، دست کم چیزی در سطح دکتری در هر یک از رشته‌های فوق است. به همین دلیل است که کمتر شاهد آن هستیم که دست اندرکاران رشته‌های علوم پایه کشور تا کیدی برگسترش کمی رشته‌های فوق در سطح لیسانس داشته باشند و برعکس آنچه مورد تاکید است، گسترش رشته‌های جذب دانشجویان نخبه و برجسته کشور به این رشته‌ها از سوی دیگر است.

این تصور که نخبه گرایی صرفاً یعنی تربیت مهندس و پزشک و نخبه‌ها هم یعنی مهندسی و پزشکی‌ها، تصور درستی نیست. اگر چه پزشکان و مهندسی جزو اقشار زبده جامعه هستند و مورد احترام مردمند و اگر چه چرخ امور جاری جامعه اغلب به دست این عزیزان می‌گردد، اما واقعیت این است که اینها جوامع انسانی و بشریت را به جلو نمی‌برند، بلکه مجموعه معارف بشری، صنعت، تکنولوژی و شیوه‌های بهتر زیستن به دست محققین و اندیشمندان رشته‌های مختلف به پیش می‌رود. جامعه‌ای که نتواند نسل کارآمدی از این گونه افراد تربیت کند و فاقد مراکز حمایت از تحقیق و اندیشه نو باشد، خواه ناخواه جامعه‌ای دست دوم است، خیلی که هنر کند می‌تواند از آنچه دیگران یافته‌اند بهره‌برداری نصفه نیمه کند.

البته شاید پاره‌ای افراد چنین تصور کنند که تا به آخر با کپی سازی و تقلید و برگرفتن از یافته‌های دیگران می‌شود مسیر رشد و تکامل را پیمود، اما تجربه جوامعی که طی قرون اخیر به جایی رسیده‌اند نشان می‌دهد که بدون وجود افراد پیشرو که به خط اول یافته‌های علمی دسترسی داشته باشند و بعضاً خود تولیدگر یافته‌های جدید باشند، امکان حرکت پایه‌ای دیگران وجود ندارد. اقتباس محض از دیگران و وارد نشدن در عرصه تحقیقات جدید در زمینه‌های گوناگون، اگر هم چیزی عاید ما کند وقتی خواهد بود که یک تکنولوژی قله سودآوری خود را طی کرده و به یک صنعت خارج از رده، آلوده کننده و در دسترس همگان

تبدیل شده است. مگر نه این است که ما هنگامی به بازار فولاد جهان وارد شدیم که دهها کشور در حال توسعه دیگر نیز قبل از ما وارد شده بودند و محصولی را که زمانی میزان تولید آن نشانگر قدرت اقتصادی و صنعتی یک کشور محسوب می شد، در ردیف مواد خام و اولیه مورد نیاز دیگران قرار دادند. این واضح است که نهایتاً تمام یافته‌های بشری و ساخته‌های تکنولوژی زمانی به کلیه کشورها راه خواهد یافت، چنانکه امروز در هر کشور عقب مانده‌ای نیز اتومبیل پیدا می‌شود، اما مهم این است که چه وقت این اتفاق می‌افتد. اگر بر فرض همین امروز ما به تکنولوژی کامل ساخت خودرو دست پیدا کنیم درست زمانی است که دهها سال، دیگران سود سرشار خود را از آن برده اند و همین قصه برای هر زمینه دیگری از صنعت مصداق دارد.

در یک کلام بنظر می‌رسد اگر می‌خواهیم یک کشور رده دوم نباشیم و صرفاً در پس دیگران گام برداریم، نیاز به آن داریم که آدمهای رده اول داشته باشیم و آنان را در جایی که باید، به کار گیریم، نیاز به حرکت در خط اول علوم و تکنولوژی داریم. و این کار از نخبه‌ها برمی‌آید.

تاریخ تمدن بشری در قرون اخیر و حتی قرون گذشته بر نقش بلا تردید تک چهره‌ها در میان اندیشمندان و محققان دوران ساز اذعان دارد. چه کسی می‌تواند منکر آن شود که پدیده‌هایی چون نیوتن، فاراده، وانیشتین در اروپای قرون اخیر و یا افلاطون و ارسطو در یونان قدیم و بوعلی و ابوریحان در کشور خودمان به تنهایی نقش اساسی در تحول جامعه زمان خود داشتند و یک ثروت ملی محسوب می‌شدند. وقتی ابن سینا را به عنوان یک پزشک حاذق زمان خود بنگریم حد اکثر نقشی که می‌توان برای او قایل شد مداوای تنی چند از بیماران است اما هنگامی که به وی به عنوان یک فیلسوف، ریاضی دان، و یا حتی محقق طب نگاه می‌کنیم، آنگاه است که مفهوم نخبگی روشن می‌شود و ناچار به اعتراف خواهیم شد که پرورش نخبگانی همچون بوعلی نه تنها یک ارزش فرهنگی، بلکه یک ضرورت توسعه و تکامل است. حتی در همین دهه‌های اخیر نیز شخصیت‌های علمی چون لاندائو در روسیه، تاتاردهندوستان، یوکاوا در ژاپن، عبدالسلام در پاکستان... در رشد و توسعه علوم در این کشورها و بنیانگذاری مکاتب مستقل علمی نقش به‌سزایی داشته‌اند که اهل فن به خوبی نسبت به آثار و نتایج وجودی این افراد و مدارسی که پایه‌گذاری کرده‌اند آگاهند.

به این ترتیب می‌خواهم دفاعی در حد توان از واژه‌ای که متأسفانه در پاره‌ای محافل و نوشته‌ها می‌رود تا به یک واژه منفی و بد تبدیل شود انجام دهم و آن واژه نخبه‌گرایی است. من نخبه‌گرایی را حاصل «ساخت بسیار نابرابر طبقاتی که گروهی اندک توانایی تأمین هر نوع امکاناتی را برای آموزش فرزندانشان دارند» و یا «سیاستی که اساس آن تربیت نخبگان مثل پزشک و مهندس است» نمی‌دانم و تخطئه این واژه را با این دلایل روا نمی‌دانم. بنظر من نخبه‌گرایی یعنی دانشمندان و محققان شاخص و برجسته داشتن و عزم جدی برای تربیت آنها. نخبه‌گرایی یعنی بوعلی و ابوریحان و شیخ بهایی پروردن. نخبه‌گرایی یعنی برخورد برآوریم که جامعه ما توان آنرا دارد که نیوتن و وانیشتین در میان خود ببار آورد.

پاره‌ای بر این تصورند که همان‌طور که در حوزه مسائل اقتصادی، هر ثروتمندی الاو لابلد بر اثر خوردن حق دیگران و ساختار نابرابر طبقاتی، به امکاناتی دست یافته در حیطه مسائل علمی نیز هر کسی که از هوش و استعدادی بیش از دیگران برخوردار است، به واسطه برخورداری از رفاه نسبی و داشتن امکاناتی که دیگران نداشته‌اند توانسته است به موفقیت‌هایی دست یابد و لذا نتیجه می‌گیرند که پرداختن به تربیت نیروهایی که در مسابقات علمی گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند معادل است با پرداختن به طبقات مرفه جامعه و فرزندان آنها، برای نمونه به این جملات از یادداشت ستون نگاه روز روزنامه سلام در ارتباط با موفقیت‌های تیمهای ایران در المپیادهای جهانی توجه فرمائید: «... موفقیت‌های موجود مرهون نظام غلط نخبه‌گرایی در کشور است که به جای سعی در تعمیم آموزش بر کلیه آحاد جامعه، کوشش خود را متمرکز بر تربیت تعدادی انگشت شمار می‌کند و این امر موجب عدم تعادل در نیروی انسانی و نیازهای آموزشی جامعه می‌شود.»

در ارتباط با این موضوع، اگر چه بنظر نگارنده میزان سرمایه پدر دانش‌آموزی که در المپیاد راه یافته، ملاک و معیاری برای ارزیابی شخص نیست و موضوع تربیت نخبه‌ها برای مقاصدی که گفته شد، ربطی به اختلاف طبقاتی ندارد، اما با این وجود برای

اطلاع کسانی که بر این تصورند که بچه‌های المپیادی عده‌ای بچه پولدار و همگی متعلق به اقشار مرفه جامعه هستند، عرض کنم که آمار حدود هفت هشت دوره المپیادهای فیزیک و ریاضی و دو سه دوره‌ای که از المپیادهای شیمی و کامپیوتر می‌گذرد، نشان می‌دهد عمده پذیرفته‌شدگان در المپیاد برخاسته از اقشار متوسط جامعه بوده‌اند. در بین پدران و بعضاً مادران این دانش‌آموزان بیش از هر چیز شغل شریف معلمی دیده می‌شود که درصد عمده را تشکیل می‌دهد و وهله بعد مشاغل مهندسی، استادی دانشگاه، پزشکی و کارمندی و امثال آن دیده می‌شود. در یک کلام عموماً خانواده‌های این نور چشمان مملکت از اقشار بالای فرهنگی هستند و نه اقشار بالای اقتصادی. این مطلب نشان می‌دهد تصور آنکه اینها صرفاً چون امکانات داشته‌اند به موفقیت دست یافته‌اند تصور صحیحی نیست. البته پر واضح است که داشتن پدر و مادری فهمیده و محیط تربیتی سالم جزو بهترین امکانات برای دستیابی به موفقیت تحصیلی است و قطعاً چنین خانواده‌هایی آنچه در توان داشته‌اند برای ایجاد فضای تحصیلی بهتر فرزندانشان هزینه کرده‌اند. اما این به معنای آنکه برنامه المپیاد با امثال آن، اقشار مرفه بهره‌مند خواهند ساخت، نیست.

اصولاً این چه استدلالی است که توان و استعداد بالفعل نخبگان را معمول هر تعداد از عوامل که باشند کتمان کنیم و بدان بها ندهیم چرا که عده دیگری بالقوه توان آن را داشته‌اند که در شرایط اینها قرار گیرند، اما امکانات لازم برای آن‌ها مهیا نبوده است. این کار نه تنها ظلم به آن نخبگان است، بلکه ظلم به مردمی است که می‌توانند از انوار وجودی آنها بهره‌مند شوند. مگر ما منکر قانون علیت هستیم. طبیعی است که بذر خوب در زمین مناسب و با رسیدگی به موقع نتیجه مطلوب می‌دهد. وقتی خانواده‌ای از همه چیز خود مایه گذاشت و فرزند نیز با عزم و جزم تمام جد و جهد خویش را به کار گرفت طبیعی است که ثمره آن موفقیت است. اصولاً چرا در میان عوامل موفقیت صرفاً به ابزار و عوامل مادی نگاه می‌کنیم؟ مگر هر کس به مدارس گرانقیمت پا گذاشت موفق بود؟ چرا به سهم سعی و تلاش خود شخص در موفقیت وی کم بها می‌دهیم؟ آنان که از نزدیک با روشهای صحیح آموزش و تعلیم و تربیت آشنا هستند، می‌دانند که اساساً نقش اصلی محیط آموزشی، تنها می‌تواند ایجاد انگیزه کافی در شخص برای دستیابی به نتیجه باشد و گرنه آنچه ضامن اصلی پیروزی است، کوشش خود فرد است. این تصور که آموزش و پرورش مرییان و معلمانی در اختیار دارند که قادرند از هر شاگردی یک قهرمان المپیاد بسازند و توانایی حل مسائل پیچیده را با آمپول به دانش‌آموزان تزریق کنند و این چنین افراد صرفاً به کار تربیت تعدادی انگشت شمار مشغول هستند، تصویری نادرست است.

بگذارید همین جا به شبهه دیگری که ممکن است در ذهن پاره‌ای از افراد جای گرفته باشد، پاسخ دهیم. گروهی بر این تصورند که تربیت افراد نخبه ناقض سیاست تعمیم آموزش بر کلیه آحاد جامعه بوده و باعث می‌شود درصد بالایی از امکانات متوجه تربیت بخش کوچکی از نیروها شود. این تصور شاید ناشی از عدم اطلاع افراد از شیوه‌های کار در جذب و تربیت افراد نخبه باشد.

واقعیت این است که دست‌چین کردن تعداد اندکی از شاگردان زبده طی چندین مرحله مسابقه نه تنها باعث جدا کردن معلمان زبده و امکانات مناسب آموزش و پرورش نشده، بلکه تا حدی سبب جذب تعدادی از نیروهای آموزشی مناسب و ملزومات مورد نیاز از نهادهای دیگر نظیر دانشگاهها به سمت آموزش و پرورش نیز شده است. از سوی دیگر اساساً بررسی کار المپیادها و فعالیتهایی از این نوع نشان می‌دهد که پایه اصلی کار بر رقابت علمی، و تلاش و کوشش و مطالعه خود دانش‌آموزان استوار بوده و نقش کلاسها و آموزشهای ویژه‌در این کار بسیار کمتر از نقش مسابقات و گزینشها است. به این ترتیب نه تنها نیرو و امکاناتی از بدنه آموزش و پرورش به قصد تربیت دانش‌آموزان مذکور جدا نشده است، بلکه با تقویت انگیزه‌های رقابت سالم در میان جوانان کشور در سطحی وسیع، از امکانات کشف نشده، ظرفیتهای خالی و نیروهای خفته در گوشه و کنار مملکت بهره‌برداری بسیار مفیدتر و با کیفیت بالاتری صورت گرفته است. حال بر فرض هم که تعداد معدودی از معلمان زبده آموزش و پرورش و بخش بسیار بسیار اندکی از بودجه آن در زمینه مسابقات علمی و المپیادها به کار گرفته شوند، آیا برای آنها که با اعداد و ارقام قضاوت می‌کنند (و حجم اخبار و مطالب منعکس شده در رادیو تلویزیون را متناسب با میزان سرمایه‌گذاری یک

وزارتخانه در مسئله مورد بحث نمی‌دانند)، این میزان از سرمایه‌گذاری در مقایسه با آثار و نتایج انگیزشی گسترده‌ای که برای جوانان به ارمغان می‌آورد، آیا موجب لطمه خوردن به مدارس معمولی و «عدم تعادل در نیروی انسانی و نیازهای آموزشی جامعه» می‌گردد؟

ادعایی که ما داریم این است که نخبه‌ها کم‌خرج‌ترین و پربازده‌ترین افراد جامعه خویش هستند. برعکس آنچه عده‌ای می‌پندارند، شاگردان نخبه نیازمند صرف امکانات و بودجه‌های کلان آموزشی نیستند. شاید تنها چیزی که برای رشد و پویایی آنها اهمیت دارد، این است که نگذاریم این سرمایه‌های خدادادی و ثروتهای ملی در گیرودار مشکلات کلان آموزش و پرورش مملکت از بین برود. کافی است آنها را از محیطهای معمولی و از فضایی که در آن نوعاً به حل مشکلات کمی آموزشی فکر می‌شود جدا کرده و در محیطهای مناسبی که سازنده اصلی آن، خود آنها هستند قرار دهیم. تجربه این چند ساله به ما نشان می‌دهد که صرف قرار گرفتن دانش آموزان مستعد در کنار یکدیگر، منشاء جوشش و زاینده‌گی فکری است و آنها گاه خودشان بدون راهنمایی معلم به مطالبی دست می‌یابند که باور نکردنی است. و این تنها تجربه ما نیست. کافی است دقت کنیم که شخصیتهای برجسته علمی در جامعه کهن خود ما و در جوامع دیگر از چه محیطهایی برخاسته‌اند.

مشکل دیگری که در راه تربیت نسلی زنده و با کیفیت بالا از میان دانش آموزان کشور فرا روی ماست، این اندیشه است که چنین کارهایی از نوع کارهای لوکس و غیرضروری و نامتناسب با اوضاع فرهنگی جامعه ماست. به عبارت دیگر تصور می‌شود که تا هنگامی که جامعه ما از درصد قابل توجهی بی‌سواد رنج می‌برد و یا مدارس ما چند شیفته کار می‌کنند و تا هنگامی که سطح آموزش عمومی در مدارس ما در حد مطلوب نیست، پرداختن به کارهایی از قبیل شرکت در المپیادهای جهانی اگر مضر نباشد، لاف‌گرایی از مشکلات باز نمی‌کند. نظیر چنین تفکر عملگرایانه‌ای البته در حوزه مسائل مدیریتی و صنعتی کشور نیز گهگاه بروز پیدا می‌کند، بدین مضمون که تا هنگامی مسئله صنعت ما ساختن پیچ و مهره است، پرداختن به اموری از قبیل تحقیقات، کاری لوکس و تشریفاتی است.

آنچه در ارتباط با این طرز فکر می‌توان گفت این است که اگر چه پرداختن به مسائل جاری و روزمره و با اصطلاح مشکلات کمی آموزش و پرورش امری ضروری و اجتناب ناپذیر است و دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی بدون حل مشکلاتی از قبیل بی‌سوادی، کمبود فضای آموزشی، کمبود معلم و... شاید عملاً نشدنی باشد، اما اگر در کنار این مسائل جایی را برای کیفیت باز نگذاریم تا ابد در گیرودار حل مسائل روزمره باقی خواهیم ماند و آنچه که ما جامعه خود را از آن محروم کرده‌ایم، وجود انسانهای اندیشمند و صاحب فکری است که پس از طی یک دوره می‌توانند خود بهترین مدیران، متفکران و به پیش برندگان مملکت باشند.

این تصور که باید صبر کنیم تا ابتدا تمام مشکلات جاری آموزش و پرورش از قبیل کمبود معلم و مدرسه برطرف شود و آنگاه به کار تربیت نیروهای نخبه پردازیم، تصویری غلط است که محصولی جز ضایع کردن قوه خلاقه و استعداد سرشار جوانهای مملکت در بر ندارد و بعضاً نیز منجر به آن می‌شود که این قبیل افراد راه ترقی و کمال خویش و استفاده از نیروی خلاقه فکری خود را در خارج از کشور بیابند و آنگاه است که چپ و راست باید هیأت بفرستیم و با شرمندگی از آقایان تقاضا کنیم که به میهن خود برگردند.

چنین اتفاقی تاکنون در هیچ جای جهان و در هیچ زمانی از تاریخ جوامع نیفتاده است که ابتدا تمامی مشکلات کلان آموزشی و فرهنگی آنها حل شود و سپس متفکران بزرگ سربر آورند. راه پیشرفت و تکامل راهی یک بعدی و منحصر به فرد نیست. مسیر رشد را باید از هر کجا که امکان پذیر است پیمود. اولویت بندی هدفها گر چه مهم و اساسی است، اما ناقض آن نیست که با حفظ اولویتهای در گوشه‌هایی که امکان رقابت در سطوح اول جهانی وجود دارد، پا پیش نهم. چنین حرکتی حداقل دارای یک ثمره است که غرور ملی را در مردم برمی‌انگیزاند و باعث امیدواری و عامل ایجاد انگیزه برای حرکت در آنها می‌شود.

اینکه پاره‌ای افراد تصور کنند هر حرکتی در هر گوشه آموزش و پرورش می‌باید اهداف کلان آموزش و پرورش را برآورده کند و مرهمی باشد بر دردهای دیرینه نظام فرهنگی ما، انتظاری نابجاست. و اینکه نویسنده یادداشت روزنامه سلام از ما یا مسئولین امر می‌پرسند: «... این موفقیتها نشانه چیست؟ نشانه داشتن سطح علمی خوب و قابل قبول در آموزش متوسطه؟ نشانه پیشرفت دروس علوم پایه از جمله فیزیک، شیمی و ریاضی در مدارس؟ نشانه علاقمندی دانش‌آموزان به رشته ریاضی - فیزیک و دروس فوق؟...» یک جواب مشخص دارد و آن اینکه اساساً قرار نبوده که ابتدا شاخصهای فوق رشد کنند و سپس ما به موفقیت‌های قابل توجه در المپیادها دست یابیم و تا آنجا که من می‌دانم هیچ یک از مسئولین مدعی نشده‌اند که موفقیت المپیادها در شرایط حاضر به دلیل رشد کیفی آموزش و پرورش مملکت در تمامی سطوح است. برگزاری المپیادها اهداف خاص خود را دارد که در سطور گذشته مفصلاً صحبت شد و موفقیت در المپیادها تنها نشانه آن است که در مسیر دستیابی به اهداف مورد نظر تا حدی موفق بوده‌ایم. اساساً قرار نبوده است که موفقیت در المپیادها مثلاً نشانه پیشرفت در دروس علوم پایه باشد، بلکه المپیادها با هدف ایجاد انگیزش برای پیشرفت در دروس فوق به راه افتاده‌اند و شواهد انکارناپذیری حکایت از موفقیت نسبی در دستیابی به اهداف فوق دارند، شواهدی که تا رسیدن به حوزه کمیت‌ها و ارقام محسوس راه درازی در پیش دارند، اما در حوزه کیفیت‌ها برای آنان که از نزدیک دستی بر آتش دارند، به خوبی محسوس‌اند. اکنون بارقه‌های فراوانی از علاقه مندی به فراگیری و پیشرفت در علوم پایه حتی در میان دانش‌آموزان سالهای پایین دبیرستان به چشم می‌خورد که هر هفته و هر ماه امثال بنده شاهد نمونه‌هایی از آن هستند و این پدیده‌ای است که تا چند سال قبل اثری از آن نبود. از سوی دیگر نسل دانش‌آموزان المپیادی و به طور کلی‌تر، دانش‌آموزان مستعد و علاقه‌مند به علوم پس از ورود به دانشگاه آثار قابل توجهی بر آموزش عالی کشور داشته‌اند که در این فرصت مجال بازگو کردن آن نیست و از آن به اختصار می‌گذریم.

اینکه کسی بخواهد تداوم مشکلات ریشه‌دار آموزش و پرورش را بر سر مسئولان نظام بزند، مسئله دیگری است که در جای خود قابل بررسی و احیاناً قابل پاسخگویی است. اما صحبت اینجاست که جای طرح اینگونه مسائل در هنگام بررسی موفقیت یا عدم موفقیت المپیادها در نظام آموزش کشورمان نیست. اینکه نویسنده محترم در پایان فرمایشاتشان می‌فرمایند: «... این موفقیتها جامعه را از کاستی‌های نظام آموزشی خود غافل نکند و بقول معروف با یک گل بهار نمی‌آید، باید به فکر گلستان بود.» بنظر حقیر خلط مطالب است. کاستی‌های نظام آموزش و پرورش و عملکرد مسئولان در قبال آن در جای خود مسئله‌ای قابل بررسی است و افتخاراتی که جوانان ساعی مملکت ما در مسابقات جهانی آفریدند نیز برای خود مسئله‌ای جداگانه است طرح مسئله کاستی‌های نظام آموزش و پرورش در کنار موفقیت‌های جوانان ما به مانند آن است که در مراسم عروسی یک نفر نوحه عزای مادر بزرگش را بخواند. طرح هر چیز زمان و مکان خاص خودش را می‌طلبد. خرده حسابهای ما نباید چشم را بر روی هر چه واقعیت است بسته نگاه دارد و مثل نوحه خوانهایی بشویم که در روز عید قربان که زمان شادی مسلمین است به جز مصیبت امام حسین (ع) و گریاندن برای حضرت ابوالفضل کار دیگری بلد نیستند.

امیدوارم خوانندگان گرامی اطالۀ کلام این حقیر را ببخشایند. چه کنیم که ما روزنامه نگار نیستیم که قادر باشیم که هر روز تکه‌ای از حرفهایمان را به رشته تحریر درآوریم. می‌نشینیم و یکجا آنچه در دل داریم به قلم می‌کشیم و آخر سرهم سر حساب می‌شویم که بسیاری از گفتنی‌ها را نگفته‌ایم و گاه نیز با بیان الکن خود نتوانسته‌ایم حق مطلب را ادا کنیم. در هر صورت امیدوارم که اگر کلامی را از سر سوزدل و به واسطه عشق و علاقه به نهال ریشه گرفته‌ای که از ابتدا در کار پرورش آن دخیل بوده‌ام، آورده‌ام بر دل‌های حق باور بنشیند و کاستیهایش را بر من فرو گذارند.

